

اسرار یقین و شک

تصحیح و ترجمه رساله: **الوظیفه الکافیة فی مقام استنباط الأحكام الشرعیة الفرعیة**

اثر: سید محمدباقر خسروشاهی

تصحیح و ترجمه: صابر صمدی * - علی قنبریان **

چکیده

نگارنده پس از بیان زندگی نامه سید محمد باقر خسروشاهی عالم شاخص منطقه خسروشاه در آذربایجان (۱۲۸۷ - ۱۳۶۳ ق.) در باره ده کتاب او در زمینه های فقه و اصول توضیح می دهد. آنگاه با توضیح مختصری در باره علم اصول فقه که به مبانی استنباط احکام شرعی می پردازد، وارد متن رساله «الوظیفه الکافیة» از آثار چاپ نشده خسروشاهی می شود. این کتاب در باب حقیقت علم و جهل و مراتب نورانی و ظلمانی آنها، دلیل و حجت برای رسیدن به علم و وظیفه ما در هنگام حیرت است. متن کتاب بر اساس نسخه خطی آن موجود در کتابخانه مجلس چاپ شده است و پس از آن ترجمه فارسی آن می آید.

کلیدواژه ها

خسروشاهی، سید محمد باقر (۱۲۸۷ - ۱۳۶۳ ق.) - شرح حال و آثار: **الوظیفه الکافیة** (کتاب)؛ خسروشاه - عالمان؛ فقهای آذربایجان؛ اصول فقه؛ قطع و ظن؛ علم و جهل.

* پژوهشگر حوزی در عرصه میراث کهن.
** پژوهشگر حوزی در عرصه میراث کهن.



۱. شخصیت‌شناسی میرزا محمدباقر خسرشاهی (۱۲۸۷-۱۳۶۳ق)

آیت الله حاج میرزا محمدباقر خسرشاهی ملقب به «مجتهد آقا» فرزند آیت الله حاج میرهاشم خسرشاهی، براساس نوشته پدر بزرگوارشان در چهارده جمادی‌الثانی ۱۲۸۷ق در خسرشاه از توابع تبریز دیده به جهان گشود. پس از فراگیری علوم مقدماتی و تحصیل علوم مختلف، برای ادامه تحصیل و استفاده بیشتر از دانشمندان، راهی حوزه علمیه نجف شد و پنج سال در محافل علمی فقیه والامقام آیت الله شیخ هادی تهرانی حاضر گردید و مدت کمی در سامرا از درس آیت الله حاج میرزا رضا همدانی بهره برد. وی یکی از رساله‌های شیخ هادی تهرانی را شرح کرده است و از ایشان با تعبیر «استادنا الاعظم» نام می‌برد. میرزا محمدباقر خسرشاهی فرزند ذکوری با نام «هادی» دارد. شاید علت اینکه نام فرزندش را هادی گذاشته، ارادتی بوده که نسبت به استاد خویش (شیخ هادی) داشته است.

وی پس از سالها حضور در عتبات عالیات و نیل به مقام والای اجتهاد و استنباط احکام شرعی، به وطن خویش مراجعت نمود و به خدمات علمی و تبلیغی پرداخت. ایشان در مسجد جامع خسرشاه اقامه جماعت می‌کرد و در بیان مسائل شرعی و تبلیغ معارف دینی یکی از علمای فعال خسرشاه بود. ایشان عالم طراز اول منطقه بود و هنوز پیران و سالخورده‌گان محل خدمات ایشان را به یاد دارند.

آیت الله خسرشاهی به غیر از تبلیغ و اقامه جماعت، در تألیف، استنساخ، و شعر و شاعری نیز دست توانایی داشته است. برخی از آثار ایشان در نزد خانواده‌اش (جناب آیت الله حاج سید باقر خسرشاهی) نگهداری می‌شود و بقیه در اختیار کتابخانه مجلس شورای اسلامی قرار گرفته است.^۱ فهرست آثار وی بدین قرار است:

۱. الدرر اللامعة في شرح الزيارة الجامعة؛^۲

۲. دیوان اشعار؛^۳

۱ محمد الوائساز خویی، سیمای خسرشاه، ص ۲۷۰-۲۷۱. (کتاب چاپ نشده)

۲ مصطفی درایتی، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، ج ۴، ص ۱۱۵۲.

۳ همان، ج ۵، ص ۱۵۰.

۳. سوانح الفقهية؛^۱
۴. شريعة الارث في ارث الشريعة؛^۲
۵. مشرعة العلم في شرح الحق و الحكم؛^۳
۶. المفسد؛^۴
۷. مواهب الثنية الغروية في تحقيق مسألة النية؛^۵
۸. وجيزة في بيان قاعدة ملك؛^۶
۹. الوظيفة الكافية في مقام استنباط الاحكام الشرعية؛^۷
۱۰. استنساخ و حاشیه بر ودائع النبوة تألیف آیت الله شیخ هادی تهرانی؛
۱۱. حاشیه بر وسیلة النجاة تألیف آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی؛ این حاشیه شامل تمامی باب های فقهی بوده و از اول تا آخر را شامل می شود.
۱۲. استنساخ الاستصحاب تألیف آیت الله شیخ هادی تهرانی، تاریخ اتمام ۱۸ ربیع الاول ۱۳۱۴ ق.

آثار وی در فهرست فنخا نیز معرفی شده اند.^۸ معظم له در حاشیه یکی از کتاب های برجای مانده اش که در اختیار نواده اش، آیت الله سید باقر خسروشاهی است، درباره تاریخ وفات آیت الله حاج میرزا ابوالحسن انگجی، جنایات و سیاست های ضد دینی رضاخان را چنین نگاشته است:

«قد توفي السيد السند و العلم المعتمد و البحر المؤمن، ملاذ الانام و الاحكام، ملجأ الخاص و العام، مجتهد آذربایجان، آقای حاج میرزا ابوالحسن انگجی، نور الله تربته في الثامن عشر من شهر ذی القعدة الحرام من سنة سبعة و خمسين و ثلاثمائة بعد الالف في يوم

۱ همان، ج ۶، ص ۲۵۱.

۲ همان، ج ۶، ص ۱۱۸۳.

۳ همان، ج ۹، ص ۵۸۷.

۴ همان، ج ۵، ص ۱۲۱۷.

۵ همان، ج ۱۰، ص ۳۴۲.

۶ همان، ج ۱۰، ص ۱۰۰۸.

۷ همان، ج ۱۰، ص ۱۰۸۶.

۸ مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه های خطی ایران (فنخا)، ج ۳۶، ص ۷۹۶.





الثلاثاء قبل الظهر و هو ابن خمسة و سبعين في دولة البهلوی^۱ حيث لم يبق من الدين و الكتاب و الآثار الجعفرية إلا اسمه و من الشرع إلا كلمته. محمد باقر موسوی.»

معظم له در غروب روز شنبه ۹ شعبان المعظم ۱۳۶۳ق در خسروشاه وفات نمود و جسم پاکش در بقعه پیر کله‌پز به خاک سپرده شد. نقش لوح مزار وی که بر روی مرمر سفیدی نقش بسته چنین است:

«هذا مرقد السيد السند و البحر المعتمد، العالم الكامل و الورع الفاضل، جامع المعقول و المنقول، حاوی الفروع و الاصول، سيد العلماء العاملين، حجت الاسلام و المسلمين السيد الحسب و النسب الحاج ميرزا باقر آقا مجتهد خسرو شاهی قدس سره القدوسی توفی في غروب يوم السبت تاسع شعبان المعظم ۱۳۶۳.»

مزارش هم‌اکنون در خسروشاه زیارتگاه بوده و در محوطه‌ای به مساحت دویست متر قرار دارد. شب‌های جمعه مردم طبق اعتقادی که دارند، جهت زیارت و ادای نذر به آنجا می‌روند. فرزندش آیت الله حاج سید هادی خسروشاهی از مشاهیر علمای تهران بوده و نواده‌اش آیت الله حاج سید باقر خسروشاهی از اساتید برجسته حوزه علمیه تهران است.^۲ پدر ایشان (سید هاشم خسروشاهی) تألیفاتی دارد و شعر نیز می‌سروده است. به ۲ نمونه از رساله‌هایش اشاره می‌شود:

الف) نسخه خطی مثنوی وی به شماره ۱۷۲۶۹ در کتابخانه مجلس نگه‌داری می‌شود. اطلاعات نسخه‌شناسی عبارت است از: خط تحریری، بی‌کا، تا: قرن ۱۴، مجدول، مصحح، محشی، جلد مقوایی قهوه‌ای، ۲۲۵ص، ۱۶ سطر، اندازه: ۱۸ در ۲۲ سم.^۳ در صفحه اول مثنوی، فرزندش سید محمد باقر خسروشاهی، چنین نگاشته است: «باسمه تعالی. قطعه مثنوی است در معارف حقه الاهیة از مرحوم علیین مرتبت آقای والد حاجی میرهاشم شیخ الاسلام طاب ثراه. اللهم وفقنا باتمامه بحق محمد و آله. غرة شهر حج ۱۳۳۱.»

۱ «و هو ابن خمسة و سبعين في دولة البهلوی»، مبهم است.

۲ علی قنبریان، گفتگوی حضرت آیت‌الله سید هادی خسروشاهی با علماء الازهر، ص ۲۵-۳۰.

۳ مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، ج ۱۵، ص ۲۴۲.

ب) نسخه خطی زبدة العقاید فی کشف مطالب المحققة و المفسد به شماره ۱۷۲۷۳ در کتابخانه شورا (مجلس). رساله نسبتاً مفصلاً است به خط نسخ در عقاید به زبان فارسی.^۱ جلد رساله تیماج قهوه‌ای، ۹۴۶ صفحه، ۱۵ سطر، اندازه ۱۷ در ۲۱ سم.^۲ طبق تصریح نویسنده، نگارش رساله در دهم ماه رمضان ۱۳۱۲ قمری به اتمام رسیده است. رساله مشتمل است بر مقدمه و شش باب و خاتمه. مقدمه در وجوب اصل معرفت و تحصیل آن. ابواب: ۱. اثبات صانع و صفات وی ۲. توحید ۳. عدل ۴. نبوت مطلقه ۵. اثبات امامت ۶. معاد و اثبات آن.

این اثر در ۱۳۰۵ قمری به خواهش عده‌ای از دوستان مؤلف و در عهد سلطنت ناصرالدین شاه، که در مقدمه از وی یاد شده، تألیف شده است.^۳

در انتهای رساله، کاتب اطلاعات مفیدی از میرهاشم خسروشاهی نگاشته است:

«قد فرغ من تسوید هذه الاوراق الشریفه، من زبدة العقاید من مصنفات جناب مستطاب الفاضل الكامل العالم العامل المتّصف بصفات العزّ و المجد و السیادة سمی جد بزرگوار ثالث جناب ختمی مآب اعنی الهاشم بن الحسن بن الحسین بن الحسن بن الرضا الموسوی الخسروشاهی بید الاقل الاحقر المحتاج الی رحمة ربّ الاکبر اسماعیل بن محمد جعفر بن علی همت خسروشاهی الاصل بایرامی المسکن، تمام شد فی یوم الخمیس فی السادس عشرین من شهر ذی الحجّة الحرام من شهر سنة ۱۳۱۲».

مؤلف، نگارش رساله را در ۱۰ ماه رمضان ۱۳۱۲ قمری و کاتب، استنساخ رساله را در ۲۶ ذی الحجّة ۱۳۱۲ به اتمام رسانده است. رمضان نهمین ماه قمری و ذی الحجّة دوازدهمین ماه قمری است. از مقایسه این دو تاریخ فهمیده می‌شود، ۱۰۶ روز بعد از اتمام نگارش، رساله به طور کامل استنساخ و کتابت شده است.

در ابتدای رساله و قبل از شروع متن اصلی، ۳ عبارت ارزشمند که حاوی نکاتی تاریخی است، نگاشته شده است. ۲ عبارت را سید محمد باقر خسروشاهی درباره سید هاشم

۱ در فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنا، ج ۱۷، ص ۶۱۶) به اشتباه، زبان رساله عربی گزارش شده است.

۲ همان، ج ۱۷، ص ۶۱۶.

۳ همان، ج ۱۷، ص ۶۱۶.





خسروشاهی نگاشته است و یک عبارت را سید هادی خسروشاهی درباره پدرش (سید محمد باقر) نوشته است:

عبارات سید محمد باقر خسروشاهی:

الف) «وفات مؤلف مرحوم طاب ثراه ۲۲ محرم الحرام ۱۳۱۶ روز جمعه آخر ساعت آن در بالای منبر در اثنای موعظه در مسجد دیزج طیب الله رمسه و در این اوقات داعی در نجف الاشرف مشغول به تحصیل بودم و انا الاحقر محمد باقر الموسوی».

ب) «این کتاب شریف مناسب بر عوام ساده لوح در اعتقاد حق و طرق ایمان مسمی به زبده العقاید از مرحوم والد طاب ثراه آقای حاجی میرهاشم، شیخ الاسلام قصبه خسروشاه که به جهت ابتلاء [مردم] به پاره‌ای [از عقاید] فرقه کشفیه و غلات از توابع و پیروان احسانی و کرمانی و رشتی به قلم آورده و از کلمات علماء اعلام فرقه ناجیه مذهب جعفریه جمع و ملخص فرموده و به طرزی صحیح و جمیل نوشته و برای عوام خیلی کارساز است و از دیباچه آن^۱ یک صفحه افتاده، تلف شده که اسم مؤلف در آن ثبت بوده و الله الحی الموفق المؤید الهادی الی طریق النجات و الرشاد و انا الاحقر محمد باقر بن هاشم الموسوی فی غره شهر حج ۱۳۵۷».

عبارت سید هادی خسروشاهی:

«وفات مرحوم والد حجت الاسلام و المسلمین السید الخبیر و العالم العامل حاج الحرمین الشریفین الحاج سید محمد باقر موسوی الخسروشاهی فی بلدة خسروشاه فی یوم الاحد قریب غروب الشمس فی تاسع شهر شعبان المعظم بود».

همان طور که ملاحظه می‌شود، عبارت سید هادی خسروشاهی فاقد مهر و امضا است. نگارنده از روی تجربه و دستخط اطمینان دارد که نویسنده عبارت فوق، آیت الله سید هادی خسروشاهی است.

۱ نسخه: او.



نمای بیرونی مقبره
مرحوم حضرت آیت الله میرزا محمدباقر خسروشاهی



۲. بحثی فشرده در استنباط احکام شرعی

از واضحات مباحث اسلامی است که رسول خدا | از جانب حق تعالی دستورات فراوان و وظایف ویژه‌ای برای امت اسلام آورده است و معاصران دوران او به تکالیفی مخصوص مکلف شده‌اند و ما نیز در آنچه آنان بدان موظف گشته‌اند با ایشان برابریم. در این بین تفاوتی مهم جلوه‌گر است و آن این که در عصر پیامبر اکرم | دسترسی به منبع تشریح یعنی رسول خدا و پس از ایشان ائمه گرامی × که شریعت او را تبیین و تشریح فرموده‌اند ممکن بود، و مسلمانان می‌توانسته‌اند از این رهگذر نسبت به احکام و تکالیف خود به «علم و قطع» واصل شوند، ولی آیا در عصر حاضر نیز تحصیل چنین علمی ممکن است؟ آیا ما می‌توانیم نسبت به کلیه احکام شریعت به علم برسیم؟ یا می‌شود دست کم نسبت به پاره‌ای از احکام به قطع برسیم؟ اگر تحصیل علم ممکن است به چه شیوه‌ای و با چه شرایطی و مقدماتی است؟ ولی اگر تحصیل علم میسر نباشد چه برخوردی با احکام شرع باید در پیش گرفت؟ آیا می‌توان احکام را یک‌باره وانهاد؟ آیا می‌توان از وظایفی که در مورد آنها علم حاصل نشده است، چشم‌پوشی کرد؟ یا اینکه طرق دیگری فراروی ما هست؟

در بخش عظیمی از سلسله مباحث اصول فقه، تلاش فقیه اصولی بر آن است که طریقی معتبر و مطمئن و دارای حجیت برای تحصیل مقصود شارع مقدس بیابد. از نگاه اصولیون، راه‌های ایصال به واقع، عقلاً از سه فرض علم (قطع)، ظن و شک فراتر نیست. شک مردود است و حجیت ظن نیز مورد ابهام است.

از سویی می‌دانیم که ادله و منابع حاضر، مفید قطع و یقین منطقی نیستند، لذا ظاهراً در مرحله عمل، دانشمندان روش دیگری را در پیش گرفته‌اند که گاه آن را تالی تلو یقین می‌شمارند و گاه آن را در وادی ظن و گمان جای می‌نهند. حال مگر می‌توان احکام شرعی را از راه ظنون دریافت کرد؟ اگر آری، این «ظن و گمان» چه بازه‌ای و چه شرایطی دارد؟ و اگر نه، راه چاره چیست؟ آیا اجرای اصل برائت در همه جا صحیح است؟ یا می‌توان همه جا سبیل احتیاط را پیمود؟

این‌ها و پرسش‌هایی از این دست، زمینهٔ اختلاف نظری وسیعی را میان شیعیان و اهل سنت، اعم از اخباریون و اصولیون و انسدادیون و انفتاحیون پدید آورده و مبنای مباحث وسیعی در نظریات اجتهاد و تقلید و طرق و امارات شده است، و هر گروه بسته به مبانی مختلف، دیدگاه‌هایی متفاوت ابراز داشته‌اند، که گاه ثمرات عملی متفاوتی را ایجاد می‌کند و گاه نیز به چنین تفاوتی منتهی نمی‌شود.

۳. معرفي رساله «الوظيفة الكافية»

یکی از رساله‌های آیت الله سید محمد باقر خسروشاهی، الوظيفة الكافية في مقام استنباط الأحكام الشرعية الفرعية است. در این رساله، وی درصدد بوده تا با بیانی شیرین و روان - که آمیخته با تعابیر معنوی و عرفانی است - به اختصار حقیقت هرکدام از قطع و ظن را تبیین نماید؛ به نحوی که فقها را از مباحث طولانی و بی‌فایده بی‌نیاز کند. در نگاه ایشان حقیقت علم و ظن برابر با نور و ظلمت است؛ چراکه تمام مراتب جهل اعم از ظن و تردد صرف و وهم را همچون ظلماتی می‌داند بعضها فوق بعض.

به نظر می‌رسد دیدگاه اصولی ایشان تا حدودی با مسائل معنوی یا عرفانی آمیخته است لذا در موضوعاتی همچون علم، نور، ظلمت، و جهل و مراتب آنها از اصطلاحات و تعاریف مشترک بهره برده‌اند و در استناد به آیات و روایات نیز، مشابه طریق ایشان استشهاد آورده‌اند. نکات باقی‌مانده را به رسائل دیگر خود از جمله رساله‌ای در وظایف شرعی و عقلی فقیه در مقام استنباط، موکول کرده است.

ضمناً وی اشاراتی دارند به شبهه معروف ابن قبه و برخلاف اکثر اصولیون معتقد است سخن وی صحیح و ناظر به همین مرحله است؛ لذا کسانی که ادعای ابن قبه را رد کرده‌اند، را با تعبیری تند، بی‌سواد خوانده است!

در ابتدای رساله و بعد از بیان مقدمه‌ای، بیان کرده که مباحث رساله را در ضمن ۲ مقام بیان می‌کند و سپس شروع در مقام اول کرده است^۱ اما در هیچ جای رساله مقام دوم ذکر نشده

۱ قلنا الآن من البيان مقامان: أحدهما بيان حقيقة العلم...





است. احتمال دارد، مباحث مربوط به مقام دوم مطرح شده است، اما مؤلف فراموش کرده است که سرفصل مقام دوم را ذکر کند، زیرا نگارش رساله چند روز یا حتی چند هفته طول کشیده است و در زمان قدیم، ویراستار یا نمونه‌خوانی وجود نداشته که کتاب را بازبینی کرده و چنین اغلاطی را به نویسنده گزارش کرده و رفع نماید.

برخلاف آنچه که مصنف ادعا دارند در تلخیص و ایجاز مطالب، اتفاقاً توضیحات مکرر و مملّ در بیان ایشان به وفور مشاهده می‌شود که شاید در نظر نویسنده محترم و در مقایسه با عرف متون اصولی آن زمان، قلم ایشان مختصر به حساب می‌آمده است و برای ما که با متون و پاراگراف‌های منظم و دسته‌بندی‌های نموداری و شماره‌گذاری شده مانوس هستیم، چندان خوشایند نباشد، اما انصافاً مطالعه این اثر برای هرکس که توجهی به موضوعات مطرح شده دارد، لازم و مفید فایده است.

مؤلف در این رساله به کتاب معروف فرائد الاصول شیخ اعظم مرتضی انصاری اشکال کرده است. از این مساله، دو مطلب استنباط می‌شود:
الف) قوت علمی و عمق تحقیق مؤلف.

ب) دوم اینکه شهرت کتاب فرائد الاصول به زمان ما، یعنی سال ۱۳۹۸ شمسی و کمی قبل از آن، منحصر نیست، بلکه این کتاب در زمان حیات مؤلف (تقریباً ۱۲۸۰ شمسی) نیز مشهور و محل مراجعه فقها و اصولیون بوده است.

مباحث زیربنایی درباره علم، جهل، ظن، شک، و... که امروزه در شمار مسائل علم منطق یا فلسفه علم به حساب می‌آیند، در کتب سنتی علم اصول فقه همواره محل جریان بحث و نظرات مختلف بوده است. مصنف محترم مرحوم آیت الله سید محمدباقر خسروشاهی که از علمای بزرگوار خطه تبریز است، نیز همچون فحول سلف، در تبیین مراتب آنها و شرح وظیفه مقلد و مجتهد در مواجهه با آن، نکات سودمندی را متذکر شده‌اند.

۴. نسخه‌شناسی و کیفیت تصحیح و ترجمه

تصاویر نسخه خطی رساله حاضر به شماره بازیابی ۱۷۲۷۵/۷ از کتابخانه مجلس شورای اسلامی تهیه شد. این رساله به همراه برخی از رساله‌های دیگر نویسنده در مجموعه‌ای به

شماره ۱۷۲۷۵ قرار دارد و هفتمین آن‌ها است. در صفحات اولیه این مجموعه، نویسنده در صفحه‌ای مجزا چنین نگاشته است:

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ. خداوندا کریمما کردگارا، ای رحیم و ودود، بر خلق و عباد خود از ابوبین و اقرب بر او از جبل الوریذین،^۱ رحم کن بر من مسکین و مستکین در دنیا و آخرت، بحرمة اولیائک الأقربین و خلفائک المقربین محمد و آلہ، سادات الدین و الدنیا و الآخرة و الأولى، سلام الله علیهم أجمعین و ملائکتک الکروبین و أعزّتک و خاصّتک من الخلق أجمعین. صلّ علی محمد و آلہ و اقبل نذری هذا و مستلتی هذه من کرمک العمیم و لطفک العظیم. إتی نذرت علیّ من الآن إلی آخر عمری و أجلی أن أזור عتبات العراق المقدّسة العالیات بالأنمة المعصومین سلام الله علیهم الکاظمیة و السامریة و الحائرة الحسیّیة و المشهد المقدّس الغرویة سبعة أسفار بتوفیق توافق الأسباب من الرّاد و عون الرّاحلة و کرایة الإیاب و الذّهاب و تصادف الإقتضاء و إرتفاع الموانع و العوائق. و علیّ أيضاً إن أعطانی الله تعالی من کرمه و لطفه ولداً إناثاً و بقیة فی الدنیا قرّة عین لی أن أذهب بها فی الأثنین من هذه الأسفار إلی الزّیارة. اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجَلْ فرجهم و فرجی بقبول هذه التّدور منی و قبول هذه العهود و إستجابة هذه المسائل منی بحق محمد و آلہ و عزّة محمد و آلہ و حرمة محمد و آلہ. کان ذلك من الأحقر محمد باقر الموسوی فی ۲۷ شهر ذی القعدة ۱۳۵۷. فهرست هذا الكتاب بقرار است: رسالة مختصرة فی قاعدة من ملک؛ رسالة فی شرح حق و حکم المرحوم آقا شیخ هادی قدّس سرّه أستاذنا الأعظم؛ رسالة فی تحقیق قصد القرابة فی التّعبدیات و النیّة؛ رسالة فی الإرث؛ رسالة فی المنظومة من العبادات إلی الحجّ؛ رسالة فی وظائف الفقیه فی الأصول؛ کلمات محكمة من الحکمة فی الوجود و الماهیة».

نوشتۀ فوق دو قسمت است. در قسمت اول که در ذی‌قعدة ۱۳۵۷ قمری تنظیم شده است، نویسنده (سید محمد باقر خسروشاهی) نذر کرده که ۷ مرتبه به زیارت ائمه عتبات عالیات عراق مشرف شود و اگر خداوند فرزند دختری به وی عنایت فرماید، وی را در ۲ سفر

۱ اشاره است به آیه {وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ}. ق: ۱۶/۵۰.



از ۷ سفر، به زیارت ائمه ببرد. در قسمت دوم، فهرست رساله‌های مجموعه را نگاشته است. جالب اینکه در این فهرست خودنوشت، اشاره‌ای به رساله‌ی *الوظيفة الكافية في مقام استنباط الأحكام الشرعية الفرعية*، که در این نوشتار در مقام تصحیح آن هستیم، نشده است. ممکن است که *الوظيفة الكافية*، بعدها به این مجموعه اضافه شده باشد، یا اینکه در زمان نگارش فهرست، تألیف نشده باشد. از آنجا که مؤلف، برای رساله‌ی *الوظيفة الكافية*، تاریخی درج نکرده است، قضاوت در این باب، با «اگر و شاید» است و حکم قطعی نمی‌توان داد.

یکی از رساله‌های این مجموعه، *المواهب الثنية الغریة في تحقیق مسئلة النية وشرح حقیقة قصد القرية* است. در انتهای این رساله، مؤلف سال نگارش آن را ۱۳۱۵ قمری در مشهد غری (نجف اشرف) گزارش کرده است. احتمال دارد رساله‌ی *الوظيفة الكافية* نیز در همان سال و در نجف اشرف تألیف شده باشد.

رساله به خط نسخ تحریری توسط مؤلف کتابت شده است. جلد: تیماج؛ ۸ صفحه (۲۵۲-۲۵۹)؛ اندازه: ۱۷ در ۲۰/۵ سم.^۱

از آنجا که هیچ نسخه بدلی از رساله وجود نداشت، سعی و تلاش مصححان بر آن بوده که به مراد و مقصود نویسنده و آنچه که از خامه وی تراوش شده، برسند. خوانش برخی کلمات بسیار مشکل بود، لذا پس از چندین مرتبه بررسی و مشورت با اساتید محترم، به ویژه آیت‌الله سید باقر خسروشاهی (از نوادگان مؤلف رساله)، چهار مورد با اجتهاد علمی، نه اجتهاد ذوقی و براساس قرائن، نگاشته شد.

شیوه تصحیح خواننده محور است نه متن محور. برخی مواقع خطا و اشتباه در نسخه وجود دارد. حال ممکن است این خطا از ناحیه کاتب باشد یا حتی از ناحیه مؤلف. مثلاً احیاناً آیه قرآن یا حدیث اشتباه نوشته می‌شود. در این صورت مصحح عبارت صحیح را در متن آورده و در پاورقی به اشتباهی که در دست‌نوشت وجود دارد، تذکر می‌دهد.

دکتر مهدی محقق در این زمینه چنین گفته:

«اگر کتاب یا رساله مورد نظر ما نسخه منحصر به فرد باشد، امر مقابله صورت نمی‌گیرد

۱ مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، ج ۳۴، ص ۴۸۸.

و برای اصلاح اغلاط آن و افزودن و کاستن آنچه لازم است، فرد نظر و قیاس را باید به کار برد؛ از این جهت، این گونه تصحیح را تصحیح قیاسی گویند؛ زیرا مصحح با اعتماد به اندیشه و نظر خود و مقایسه مورد شک با موارد مشابه آن در کتاب‌های دیگر، به اصلاح اغلاط کتاب می‌پردازد. در این گونه موارد مصحح باید آنچه را که اصلاح می‌کند، در پاورقی اصل آن را ضبط کند.»^۱

با توجه به اینکه این گونه رسائل غالباً توسط کسانی مورد مطالعه قرار می‌گیرد که آشنایی قبلی با اصطلاحات و واژگان اصولی یا زبان عربی دارند، لذا ضمن نهایت دقت در امانتداری، از ترجمه کلمات آسان و متداول پرهیز شد و در تصحیح متن عربی و ترجمه و برخی پاورقی‌ها یا مطالب داخل پرانتز، کنکاش و تأمل بسیار شده است.

۵. تصحیح رساله

هذه الوجيزة وتيرة اجمالية في الاصول الفقهية المسماة بالوظيفة الكافية في مقام استنباط الأحكام الشرعية الفرعية.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ اللَّعِينِ الرَّجِيمِ وَأَوْلِيَائِهِ الْأَثِيمِ
الظَّلِيمِ مِنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ أَعْدَاءَ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَى مَا شَرَحَ صَدُورٌ
مَحْبِيهِ بِنُورِ الْمَعْرِفَةِ وَالْعِلْمِ الْبَاقِيْنَ وَوَضَعَ الْوِزْرَ عَنِ طَرِيقَتِهِ عَنِ السَّالِكِينَ بِإِتِّبَاعِ أَوْلِيَائِهِ الصَّالِحِينَ
الَّذِينَ هُمْ حَمَلَةٌ كِتَابِهِ الْمُبِينِ وَتَرَاجَمَةٌ وَحْيِهِ الْمَتِينِ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَادَاتِ أَهْلِ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ.

وبعد فيقول السيد المسكين المستكين محمد باقر بن هاشم الموسوي^۲ المفتاق^۳ إلى فضل ربه
المنين، أعلم يا طالب المعرفة وعلم اليقين ومبتغي المعالي من الموازين الأوليّة الواقعيّة والقبسات
المقتبسة من مشكوة أنوار أهل الوحي والعصمة، إنّ هذه إجابة لما سئلني بعض الأحبة المسماة

۱ دکتر مهدی محقق، مقاله با عنوان: «روش تصحیح و نشر متون» در مجموعه مقالات روش تصحیح متون (به کوشش محمود نظری و با مقدمه آیت‌الله عمید زنجانی)، ج ۱، ص ۴۷.

۲ اشاره الی آیه {وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ}. شرح: ۲/۹۴.

۳ آیت الله سید محمد باقر بن هاشم الموسوی الخسروشاهی

۴ الفاقه: الحاجة والفقر. و المفتاق: المحتاج. محمد بن مكرم ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۱۹.





بالوظيفة الكافية في تحقيق الوظائف الأصولية الفقهية العلمية والأصول الإقتضائية الإعتبارية العملية بشرح حقيقة العلم ومراتبه التورانية، وبيان نقيضه الجهل ومراتبه الظلمانية والكشف عن الدليل والحجة والوظيفة عند الحيرة، بوتيرة جلية إجمالية تغنيك عن المطولات المعمولة والمفصلات المتداولة التي لا يزيد على الأصولي إلا الحيرة وعلى الفقيه إلا إشغال الوقت والفرصة وتضييق الفؤاد والحوصلة بما ليست فيه ثمرة طائلة.

قلنا الآن من البيان مقامان:

أحدهما: بيان حقيقة العلم ومراتبه، وإن أي مرتبة منه يكفي حجة في مقام الاستنباط وقطع العذر من الجاهل وتنجز الحكم، وبيان مراتب الجهل من التردد المحض المعبر بالشك، وما فوقه من الوهم والظن والقطع أي الإعتقاد الجازم، طابق الواقع أم لا أي الجهل المركب للمورد جمعاً للعذر والوظيفة، أي جريان الأصل على الحق المحقق من عدم إعتبار شيء منها كما سيشرح.

فنقول بعون الله تعالى إن العلم نور يحصل في القلب كسائر الأوصاف النفسانية، كما في الحديث: «العلم نور يقذفه الله في قلب من يريد أن يهديه... الخ»^١ وقال: «العلم نور وضاء يقذفه الله في قلوب أوليائه وأنطق على لسانهم»^٢ وقال: «إن الثور إذا دخل في القلب إنشرح وإنفسح... الخ»^٣ والرواية في هذا المعنى كثيرة جداً. به ينكشف الواقع ويرتفع الحجاب عنه ويوصل إليه، بأسباب وعلل واقعية التي هي الأوساط الإثبات والحجج والتلايل الكشفية سواء كانت راجعة إلى الدوات والحقايق، المعبر عنها في الصناعة بالهليات البسيطة التصورية أو التسبب والإضافات والقضايا الحملية المعبر عنها بالهليات المركبة التصديقية. بل هو عين الإنكشاف والوصول إلى الواقع كما أن الثور عين الظاهر والظهور والمظهر للمضمحل المستتر.

١ وفي الحديث النبوي ليس العلم بكثرة التعلم إنما هو نور يقذفه الله في قلب من يريد الله أن يهديه. محمد محسن فيض كاشاني، الوافي، ج ١، ص ١٠

٢ محمد محسن فيض كاشاني، قرة العيون في أعزّ الفنون، ص ٤٣٨. ولم نجده في المصادر الأصلية.
٣ قال أخبرنا أبو نصر بن قتادة، حدثنا أبو منصور النضروي، حدثنا سعيد بن منصور، حدثنا سفيان، عن خالد بن أبي كريمة، من عبد الله بن المسور- وكان من ولد جعفر بن أبي طالب - قال: تلا رسول الله ﷺ هذه الآية: ﴿فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾ {انعام: ١٢٥/٦} فقالوا: فهل لذلك علم يعرف به؟ قال: نعم، إذا دخل النور القلب، انفسح وانشرح. قالوا: فهل لذلك علم يعرف به؟ قال: نعم، الإنابة إلى دار الخلود، والتجافي عن دار الغرور، والاستعداد للموت قبل نزول الموت. هذا الرواية منقطع. ابوبكر احمد بن حسين بن علي بيهقي، الاسماء والصفات، ج ١، ص ٢٤٨.

٤ حقيقة العلم.

فحيث أنه من شئون الوجود بل من أظهر مصاديقه وأجلّها وأعظمها منزلةً وأعزها شأنًا وكمالاً في خلقه الباري تعالى كان نقيضه المقابل له هو الجهل. والخفاء والإحتجاب عن الواقع من شئون العدم وأخس مراتبه وأقبح شئونه. فهو بحسب الشدة والضعف له مراتب ودرجات كسائر الكمالات، فأدنىها الحجة شرعاً وعرفاً، والمدار في مقام الاستنباط والعمل ومناطق الأحكام والآثار الشرعية، فعليه البناء في الفتاوى الفقهية والاسناد في فهم معاني الأخبار ومنطوق الآيات وأحكامها.

والمستند في سائر الموارد من المحاورات إنما هو درجة الإطمينان العادي منها، والمعتبر عقلاً وعرفاً الذي يخرج الشخص بالإعتناء بخلافه عن العادة والمتعارف عقلاً وعرفاً وإن لم يصل إلى درجة الظهور والكشف الجلي التام الضروري كالشمس راد الضحى.

كما أنّ الجهل الذي هو نقيضه وعدمه أعني الإحتجاب والظلمة وإستتار الواقع، له مراتب ودرجات مختلفة بحسب الشدة والضعف، من حيث ميل النفس إلى طرفٍ ورجحانه وهو الظن، ودونه الوهم ثم الشك أي التردد الصّرف كما لا يخفى.

إذ من البديهي أنّ الجاهل المحجوب عن الواقع إما شاك ومتردد صرف أو ظان، أي في قلبه ميل إلى طرف، أو متوهم.

فالكل محتجب عن الواقع، ليس فيها شائبة من نور، ظلمات بعضها دون بعض، لا يترتب عليها أثر اعتباري ولا شرعي.

فإثبات إعتبارها شرعاً أو في عرف من سائر العرفيات المتفقة دونه خسر القنات، بل العقل والإعتبار والعرف والعادة والآيات والأخبار قائمة بالضرورة والوجدان على خلافه وذم الركون عليه كسائر مراتب الجهل، فتدبر في تلك الآيات والأخبار المشهورة بالذم والتقييح على العمل به والركون عليه والتبهي عنه كي تجد الحق وتهتدي به، كما فصلها القوم في الزير بما يغنيننا عن التعرض بها تفصيلاً.

وإنما الأصل الأساس فيه أنه بذاته وتجوهر نفسه [عدم]، حيث كان من الجهل ومن شئون الظلمة والإحتجاب والعدم الصّرف، مقتضى ذاته الإعراض عنه وعدم الإعتماد والركون عليه عقلاً، فالاصل التشبث بهذا الإقتضاء عند احتمال التعبد الشرعي، والمنع عن هذا الإقتضاء

بشرائط

أسرار
يقين
وشك





وتأثيره من أنه اعتبارُ الشارح وتنزيلُهُ منزلةَ العلم والإنكشاف التام والثبوت في الآثار والأحكام فما لم يتحقق المانع شرعاً، فلا يجوز رفع اليد عن المقتضى المذكور العقلي والإعراض عنه بالركون عليه بالبديهية والوجدان، كما سيزداد ذلك كشفاً وإنارةً في المستقبل القول إن شاء الله في بيان الوظائف الشرعية والعقلية للفقهاء بحسب الأصول والمدارك في الاستنباط.

وأما القطع وهو الاعتقاد البتّ والحزم على طرف مع الغفلة عن الواقع، فهو في الحقيقة بعد التنبيه والتنبيه إما علم ونور في الواقع، أو داخل في إحدى مراتب الجهل، فإن القاطع بعد التنبيه إما يكون عالماً أو ظاناً أو متوهماً أو شاكاً متردداً.

فالظنّ بالذات وهو الصفة الخاصة في النفس المقابلة للشك والوهم، المعبر عنها بالرجحان الغير المانع من التقيض، من مراتب الجهل والخفاء، ولا يجوز بنفسه الركون عليه، ويذمّ عقلاً وعرفاً المترتباً عليه الأثر، كما إن الإطمينان من مراتب العلم لا يجوز الإعتناء بخلافه عقلاً وعرفاً.

فيلحظ عدم تمامية الإحتجاج فيه لوجود رجحان طرف في النفس صار محلّ البحث في الاصول، من حيث أنه هل يجوز إعتباره بتنزيله منزلة العلم والإنكشاف، اي الإطمينان بإلغاء إحتمال التقيض والإحتجاج التاقص بمنزلة العدم، وترتيب الآثار عليه شرعاً بالركون عليه أم لا، أعني أنه هل يجوز ويمكن جعله من الشارح في الآثار كالعلم بالتقوية والإعتبار، اي جعله بمنزلة العلم في ترتيب آثار العلم عليه أم لا.

وإلا فمن حيث ذاته لا إشكال في عدم جواز الركون عليه عقلاً لكونه من الجهل والعدم، ولا يغني بحسب ذاته من الحق شيئاً^٢ وكان الركون عليه بالذات تخريصاً حيث قال تعالى في حق الظانين بالله تعالى ورسوله وأوليائه ظنّ السوء {إِنَّ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ}؛

٥/١. كشف الحجاب

إنّ في المقام مراحل ثلاث، إختلطت على القوم في تعيين محل النزاع عن غيره فرمى بعضهم بعضاً بما هو خلاف مرامه.

١ المناسب للكلام «فيما» وان كان في نسخة المصنف «فما»، وعلى كل حال هذه خبر لـ «المنع».

٢ حاشية نسخة: «بصيغة الفاعل منه».

هذا تنبيه من المصنّف، اي مراده من المترتب، الشخص الذي يترتب الأثر على الظن، لا أثر الذي تترتب على الظن. ٣ إشارة الى قوله تعالى: {إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً} (يونس: ٣٦/١٠)

أحدها: إِنَّ الظَّنَّ من حيث هو كالوهم والشك من الجهل بالذات ومن مراتبه، لا إقتضاء له بالذات للحجية اي الركون والإعتماد إليه عقلاً، بل هو مقتضى ذاته الإعراض عنه وعدم الإعتناء له في ترتيب الأثر عليه في تنجز الحكم وقطع العذر كالعلم، فلا يصح أن يعوّل عليه كالعلم، من أي سبب حصل وإن يكون منجزاً للحكم شرعاً وقاطعاً للعذر، بل هو كسائر مراتب الجهل عذر لصاحبه، يعتمد على وظيفة الجاهل، وهذا ممّا لا نزاع فيه لكونه من المسلمات البديهية كما لا يخفى.

وثانيها: إنّه هل يمكن ويجوز عقلاً أن يعتبره الشارع، اي يعطيه إعتبار العلم والإنكشاف في ترتب الآثار والأحكام عند عدم حصول العلم التحقيقي، بتنزيله منزله في التنجيز وقطع العذر في التكاليف والأحكام الشرعية مطلقاً أو إذا حصل من أسباب وأمارات مخصوصة شرعية مقررّة أم لا. وهذا أيضاً ممّا لا نزاع فيه ولا ينكر الجواز العقلي والإمكان أحد من الأعيان، وما نسب إلى ابن قبه ' من نفي الإمكان العقلي ' فهو إشتباه ممّن نسبه إليه، كما لا يخفى على من لاحظ أطراف كلامه، فإنّ كلامه ناظر إلى المرحلة الأولى وغرضه نفي الإقتضاء الذاتي في الظن للركون إليه، وإنه بذاته وتجوهره حيث كان من شئون الجهل والإحتجاب ومن الأعداء مقتضى بالذات الإعراض عنه وعدم الإعتناء إليه، فلا يجوز عقلاً رفع اليد بإحتمال المانع الشرعي من الإعتبار والتقوية من الشارع بتنزيله منزلة الثبوت والإنكشاف التام التحقيقي عن هذا المقتضى والأصل المحكم العقلي بالبديهية والوجدان، كما هو الدليل والأصل الأساس على عدم جواز التعبد بالظن، كما سيزداد ذلك شرحاً وبياناً في مستقبل القول في بيان الوضائف الشرعية والعقلية للفقهاء الإستنباط والعمل إن شاء الله تعالى.



١ ابن قبه، ابوجعفر محمد بن عبدالرحمان بن قبه رازي (اوائل قرن ٤ق)، متكلم امامي وكان معتزلي في الأوائل ثم تشيع بعد فترة. وذكروا من أجلّة اساتيدّه ابوالقاسم البلخي ومن تلامذه ابن بَطَّه. ابو العباس احمد بن علي نجاشي، فهرست اسماء مصنفي الشيعة المسمى بالرجال، ص ٣٧٥.

٢ شبهة ابن قبه، عبارة عن اعتقاده في استحالة التعبد بمطلق الظنون عقلاً، وكان رأيه مخالف مشهور الفقهاء والمتكلمين الامامية وبطلانه واضح. كما نقله الشيخ الانصاري في الرسائل بما خلاصته: «ويظهر من الدليل المحكي عن ابن قبه، في استحالة العمل بالخبر الواحد، عموم المنع لمطلق الظن، فانه استدلل على مذهبه بوجهين: الاول انه لو جاز التعبد بخبر الواحد في الاخبار عن النبي | لجاز التعبد به في الاخبار عن الله تعالى، والثاني باطل اجماعاً. الثاني: ان العمل به موجب لتحليل الحرام وتحريم الحلال، اذ لا يؤمن ان يكون ما اخبر بحليته حراماً وبالعكس وهذا الوجه - كما ترى - جار في مطلق الظن بل في مطلق الامارة الغير العلمية وان لم يفد الظن». وعلماء الاصول كالشيخ وغيره اجيبوا عنه اجوبة متعددة كاملاً مفصلاً. شيخ مرتضى انصاري، فرائد الاصول، ص ١٠٥.



وثالثها: إنه هل وقع ذلك في الشرع أم لا؟ أعني إنَّ الشَّارِع هل إعتبر الظَّن وجعله مطلقاً أو بعضاً من الظنون كالعلم في الحكم وتنجيز التكليف وقطع العذر، بحيث يجب الرُّكُون والإِعْتِمَاد عليه أم لا، وإتّما التَّزَاع ومحلّ الآراء ومطرح التَّقْض والإِبرام بين القوم في الأصول في بيان الوظائف في هذه المرحلة لا في أصل الإقتضاء بالذات عدم الجواز عقلاً، ولا في إمكان الوقوع عقلاً بحيث يجوز أن ينزل الشَّارِعُ الرِّجْحَانَ الضَّعِيفَ والإِنْكَشَافَ النَّاقِصَ الغير المانع من التقيض والعدم منزلة العلم والإِنْكَشَافَ الثَّامِ في ترتيب الأثر وتنجيز الحكم وقطع العذر في مقام الإمتثال، كما يجوز له عقلاً لملاحظة جهة منظوره أن يسقط العلم والإِطْمِئِنَانِ الَّذِي إعتباره ذاتي وجداني في مورد مخصوص من الحكم والأثر، ويجعله كلا علم، ومنزلة الجهل كما سنشير إلى ذلك كلّه مشروحاً بأوفى بيان في ما بعد إن شاء الله تعالى.

فكيف كان فالحقّ الذي لا ينافي عنه عدم قيام دليل عقليّ أو شرعيّ على إعتبار الظَّنّ وحجّيته بالمعنى الذي بيّناه، من كونه كالعلم والظَّانّ منزلاً منزلة العالم المنكشف له الواقع وكون المظنون كالمعلوم حكماً واقعياً له وتنجزه عليه، وانقطاع العذر عنه على تقدير المصادفة وكونه معذوراً عند عدمها كالقاطع بعد التنبّه والإِنْكَشَافَ وعدمه، وإتّما الفرق بينهما ثبوت التَّجْرِي بالخلاف في القطع دون الظَّنّ، وإلّا فهما سنخ واحد ومن حقيقة واحدة تصادفاً بالواقع أم لا.

وهو الجهل، لما عرفت أنّ الجاهل المحتجب عن الواقع إمّا متردّد صرف أو ظانّ أو قاطع، فعلى تقدير التّصَادُفَ بالواقع فهما علم قاطع للعذر، وعلى عدم التّصَادُفَ فهما جهل معذور صاحبه، فوجوب الإِتِّبَاعَ بالقطع عقلاً وشرعاً والرُّكُونِ اليه إمّا هو لحرمة التّمَرّد والتَّجْرِي للمولى بمخالفته، لا لكونه علماً وحجّة منجزاً للتكليف لإنقطاع العذر بالخروج من الظلمة إلى التور.

۲/۵. رفع الحجاب

إنّ العلم ينحلّ بحسب التحليل إلى جهتين: القطع اي الإعتقاد والجزم، ومطابقتها للواقع، فالحجّية بالمعنى المذكور اي قطع العذر وتنجيز الحكم وعدم المناص عن الإمتثال إمّا هي أثر الثانية كما أنّ المناط قبح التّمرد ووجوب الإنقياد هو الأولى؟

۱ مراد المصنّف الجهة الثانية اي مطابقة العلم للواقع.
۲ مراده أنه أثر للجهة الأولى اي القطع والإعتقاد الجزم بالعلم.

فالقِطْع إن كان حَقًّا فهو علم يتعيّن الرّكون إليه، وإن كان باطلاً فهو جهل مركب يشارك البسيط في كونه مورداً للمعذرة كسائر مصاديق الجهل، بل هو أشدّ ما قوى في هذه الجهة لشدة الإستتار وقوّة الإحتجاج فيه كما لا يخفي.

فمن هنا يظهر إنّما صنعه الشّيخ الأوحدي الأنصاري في صدر كتابه من العنوان بالقطع بدل العلم وقع في غير محلّه من الأسلوب؛ إذ القِطْع ليس مقابلاً للجهل وليس من آثار الإلتفات، بل إنّما هو من شئون الجهل بالبديهة.

وإنّما الملتفت إنّما يكون عالماً أو جاهلاً، والجاهل إمّا قاطع أو ظانّ أو شاك متردّد مع أنّ هذا العنوان منه مخدوش من جهات كثيرة.

وهذه الصّميمة غير مستوفات والحصر غير حاصر ووجوه الحدّثة فيه ظاهرة لا بأس بالإشارة إليها، وإن كان ذلك خروجاً من الوتيرة، وبناء الإقتصار والإختصار في هذه الوجيزة في محض بيان الوظيفة للفقهاء في مقام الإستنباط والإجتihad.

إنّما أوّل ما يزد على هذا الأسلوب إنّ العنوان بالمكلف لا معنى له في المقام، ولا ربط له بما نحن فيه من بيان الوظيفة للفقهاء في مقام الإستنباط، إذ العامّي المعذور عن الإجتihad والإستنباط ليس له إلّا حالة واحدة في العجز عن الإستنباط وفهم الأحكام عن مداركها، المنشأ لإكتفائه بإستنباط أهله وتقليده في الحكم والرجوع إليه في العمل.

وإنّما الفقيه المجتهد في مقام الفهم والإستنباط إنّما يكون عالماً بالحكم الشرعي أو ظانّاً أو شاكّاً، فإن كان عالماً يتعيّن عليه الرّكون إلى علمه وإن كان ظانّاً فيعتمد عليه إن ثبت شرعاً إعتباره، وإلّا كما هو الحقّ المبرهن فيعتمد على القاعدة والأصل المقرّر له عقلاً وشرعاً، بل للمطرّد فطرةً في جميع الموارد وظيفه للجاهل عند الحيرة وإختفاء الواقع.

وأمّا المكلف العاتي فوظيفته أبداً إنّما هو العمل بوظيفة الفقيه المستتبّط^٢ المفتي، سواء كان حكماً واقعيّاً أو ظاهريّاً أصليّاً، فإنّه كما هو معزّول عن استنباط الأحكام الواقعية لجهله بالموازين

١ مقصود كتاب «فرائد الاصول».

٢ عبارة في اول كتاب فرائد الاصول: «اعلم: أنّ المكلف إذا التفت إلى حكم شرعي، فإنّما أن يحصل له الشك فيه، أو القِطْع، أو الظنّ». الشّيخ مرتضى الانصاري، فرائد الاصول، ص ٢٥.

٣ يحتمل أن يكون مراده «المستتبّط».



العلمية فكذا عن الإستبداد بالإصول والوظائف العملية، فإنّ الجهل المأخوذ في الأصول والوظائف الظاهرية مورداً ومحلاً عبارة عن خفاء البيان للمجتهد، إمّا لفقدانه أو لإجماله أو نحوهما، وهو لا يتصور إلا في أهل الاستنباط والميزان كاستنباط الحكم من البيان، فالأصول أصول المجتهد حال الجهل كما إنّ الأدلة مدارك علمه وإستنباطه، فالمقلد لا يتشبّه أبداً إلا بما يصدر من ناحيته وتقليد إستنباطه، وهو وإن كان مساوياً مع المجتهد في الوظيفة الموضوعية وأصله ولكن تشخيص المجرى فيه أيضاً وظيفة العالم، فما لم يتعيّن المورد للأصل ومجره بنظر المفتي ورأيه مطلقاً لم يتعيّن للمقلد وظيفة.

فما شاع بين من لا تحصيل له^۱ من إستنباط المقلد حكمه من دليله الإجمالي، المرتب من المقدمتين من الصغرى والكبرى، من أنّ هذا ما أفتى به المفتي الخ، ففساده أظهر من الشمس، فإنّه عين التقليد ودليل رجوعه إليه وكونه معزولاً عن الفهم والإجتهد، لا أنّه مدرك له في إستنباط حكم الله الواقعي ودليل على إستبداده وإستقلاله.

وثانياً إنّ العنوان بالإلتفات في بيان أسلوب^۲ قادح للأسلوب وتأسيس الأساس، فإنّه معتبر في مقام العمل لا في مرحلة الإستنباط، أعني أنّ الغفلة مانعة من العمل بالوظيفة، لا أنّ الإلتفات معتبر ومأخوذ في مورد الأصل والوظيفة، إذ الأصل يجري في مورده اي عند العجز عن الدليل الكاشف للحجاب، ولو لم يكن الشخص ملتفتاً ومتردداً، ولكن لا يتمكّن من العمل به إلا مع الشعور والإلتفات، فبلحاظ كون الغفلة احتجاباً فهو عين الجهل المورد للأصل.

فالفقيه في مقام الإستنباط إن علم بالحكم وإستنبطه عن الدليل علماً فهو الوظيفة له في الحكم والعمل، وإلا يبقى جاهلاً فوظيفته الأخذ بالقاعدة والأصل، سواء إلتفت بالوظيفة أم لا، نعم لا يتمكّن من العمل بها إلا مع الإلتفات لمنع الغفلة عنه.

فالحاصل أنّ الواقعة عند عدم العلم يجري فيها الأصل ولو لم يلتفت اليه الشخص، ولا بدّ له عند العمل به من الشعور والإلتفات.

۱ تعريضاً بالعامّة لإعتقادهم بالتصويب.

۲ هذا الإستدلال مشهور ومأخوذ من مبني المصوّبة الذين جعلوا حجية فتوى المفتي حداً وسطاً لإثبات أحكام متعلّقتها وموضوعاً في الحكم بأن قالوا مثلاً: هذا ما أفتى بحرمة المفتي، وكل ما أفتى به المفتي فهو حكم الله علينا، فهذا حرام علينا بحكم الله تعالى. الشيخ مرتضى الانصاري، فرائد الاصول، ص ۱۰۶.

۳ كان هنا هذا الكلمات: «الفقيه في مقام الإستنباط بالإلتفات» ولكن مدّ عليها المصنف خطوط البطلان.

وبعبارة أخرى لم يعتبر في جريان الأصل الإلتفات من المكلف والشعور، وإنما الغفلة كالتوم ونحوه مانع عن العمل به.

وثالثاً إنَّ الشك بمعنى التردد لا خصوصية له في المقام، بمعنى أنه مع عدم العلم إنّما المورد لجريان الوظيفة إنّما هو مطلق الجهل، أعني أنّ الموضوع أي المورد للوظيفة بفرض فقدان العلم والإنكشاف إنّما هو الجاهل المحتجب عن الواقع، ظاناً كان أو متوهماً أو متردداً أو قاطعاً، وليس الشك من حيث هو له خصوصية في المقام، ولا صحيحاً إطلاقه على مطلق الجهل والخفاء ولا على سائر مراتبه من الظنّ وغيره لغةً كما لا يخفى، بل هو مرتبة خاصّة منه وأحد موارد جريان الأصل والوظيفة.

فالأسلوب الصحيح الحاصر المستوفات ان يقال أنّ الفقيه المجتهد في مقام الاستنباط إمّا أن يحصل له العلم والإطمینان بالحكم من الأدلة والحجج المعمولة المعتبرة أم لا ويبقى في الإحتجاب والخفاء.

۶. ترجمة رساله

این نوشتار جستاری کوتاه و اجمالی است در اصول فقه با عنوان «الوظيفة الكافية في مقام استنباط الأحكام الشرعية الفرعية»^۱.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ پناه می‌برم به خداوند شنوای دانا از شیطان لعین رانده شده و یاران ستم‌کار و ظالمش از جنّ و انس که دشمنان خداوند و الامقام و بزرگ هستند. شکر و سپاس مخصوص خدایی که پروردگار جهانیان است به خاطر شرح صدری که با نور معرفت و علم یقین به محبانش بخشید و در طریقت خود وزر و سنگینی را برداشت برای سالکان به دلیل پیروی کردن آن‌ها از اولیاء صالحش که حاملان کتاب مبین و مترجمان وحی متین اویند. درود و سلام بر سادات اهل آسمان‌ها و زمین‌ها، حضرت محمد و خاندان طیب و طاهرش.

و بعد از این مقدمه، سید مسکین و مستکین محمد باقر بن هاشم موسوی که محتاج فضل پروردگار متّان است، می‌گوید:

۱ عمل و وظیفه کافی در مقام استنباط احکام شرعی فرعی.



بدان ای طالب شناخت و علم یقین و ای کسی که اراده کرده‌ای شناختِ عالی را از معیارهای واقعیِ اولی به دست آوری، و خواهان رسیدن به فرمایشات گهربار و نورانی چراغ انوار اهل وحی و عصمت هستی، بدان که این رساله را برای درخواست بعضی از دوستانم نوشتم و آن را «الوظيفة الكافية» نامیدم. این رساله درباره‌ی وظایف اصولی فقهی علمی و اصول اقتضائی اعتباری عملی است.

در این نوشتار می‌خواهیم از حقیقت علم و مراتب نورانی‌اش صحبت کنیم و نقیض علم یعنی جهل و مراتب ظلمانی‌اش را بیان کنیم، و چگونگی کشف دلیل و حجت را مطرح کنیم و وظیفه‌ی مجتهد را در مواقع حیرت در استنباط احکام شرعی روشن سازیم، با بیانی روشن و اجمالی که بی‌نیاز کند از کتاب‌ها و رساله‌های مفصل و مطول مرسوم، که ثمره‌ی چندانی نداشته و نتیجه‌ای جز سرگردانی اصولی و اشغال وقت و فرصت و تنگ کردن سینه و حوصله فقیه ندارد.

مباحث در دو مقام ارائه می‌شود:

۶/۱. مقام اول

در بیان حقیقت علم و مراتبش و اینکه هر مرتبه‌ای از علم برای اینکه حجت در مقام استنباط باشد و عذر را از جاهل قطع کرده و حکم را منجز نماید کافی است، و بیان مراتب جهل، خواه تردید محض باشد که از آن به شک تعبیر می‌کنند و خواه بیش از آن که وهم یا ظن یا اعتقاد جزمی باشد. خواه این جهل با واقع مطابق باشد یا نه، یعنی جهل مرکب موردی که جمع عذر و وظیفه است. فقیه محقق می‌داند، اصل اینست که هیچ‌گونه از مراتب جهل اعتباری ندارد. شرح این مطلب خواهد آمد.

با استعانت از خداوند متعال می‌گوییم:

علم نور است و مثل سایر اوصاف باطنیه در قلب انسان حاصل می‌شود و به واسطه علم واقع کشف می‌شود و پرده‌ها از آن کنار می‌رود، همان‌طور که در حدیث آمده است: «علم نور است و خدا آن را در قلب کسی که بخواهد هدایتش کند قرار می‌دهد»^۱ و پیغمبر | فرمودند:

۱ عن الامام الصادق X: «ليس العلم بكثرة التعلم وانما هو نور يقذفه الله تعالى في قلب من يريد أن يهديه». زين الدين

«علم نور و روشنایی است که خدا آن را در دل‌های اولیانش قرار می‌دهد و بر زبانشان جاری می‌سازد»^۱ و در حدیثی دیگر نیز چنین بیان می‌کنند: «زمانی که نور در قلب وارد شود آن را باز و گشاده می‌کند... الی آخر»^۲ و روایات در این باره بسیار است.

انسان از طریق اسباب و علل واقعی که حدّ وسط‌های اثبات در قیاس هستند و از طریق حجج و دلایل کشفیه‌ای که به ذات و حقایق اشیا رجوع می‌کنند و در علم منطقی از آنها به قضایای هلیّه بسیطه تصویری تعبیر می‌کنند، یا از طریق دلایل کشفیه‌ای که به اضافات و نسبیات و قضایای حملیه رجوع دارند و در منطقی از آن به قضایای هلیّه مرکبه تصدیقه تعبیر می‌کنند، به حقیقت علم می‌رسد، بلکه حقیقت علم عین انکشاف و رسیدن به واقع است همان‌طور که نور خودش عین ظاهر و ظهور است و هم شیء پوشیده را آشکار می‌کند.

پس از این جهت که علم از شئون وجود، بلکه از بارزترین مصادیق و آشکارترین و بالاترین منازل وجود است و عزیزترین خلقت باری تعالی از لحاظ شأن و کمال است، لذا جهل، خفا و احتجاب از واقع که نقیض و نقطه مقابل علم هستند، از ویژگی‌های عدم‌اند و پست‌ترین مراتب و زشت‌ترین شئون عدم و نیستی هستند.

پس علم به حسب شدّت و ضعفش مراتب و درجاتی دارد، مثل سایر کمالات، پس پایین‌ترین مراتب علم حجّت شرعی و عرفی است که همین مرتبه مدار فقها در مقام استنباط و عمل و مناط احکام و آثار شرعی است و بنای فتاوی فقهای و سند فهم معانی روایات و منطوق آیات و احکام نیز همین است.

بن علی بن احمد عاملی جبلی (شهید ثانی)، منیة المرید فی آداب المفید و المستفید، ص ۱۶۷.
۱ در کتاب «قرّة العیون فی أعزّ الفنون» صفحه ۴۳۸. در منابع اصلی پیدا نشد.
۲ روایت کرد ابونصر بن قتاده از ابومنصور النضروی از سعید بن منصور از سفیان از خالد بن ابی‌کریمه از عبدالله بن المسور که از نسل جعفر بن ابی‌طالب بود گفت: رسول الله | تلاوت فرمود این آیه را: {فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ} (انعام: ۱۲۵/۶) پرسیدند: پس آیا برای این هدایت نشانه‌ای هست که به آن شناخته شود؟ فرمود: 'آری، وقتی نور داخل در قلب شود، گشاده و باز می‌گردد. پرسیدند: نشانه‌اش برای شناخت این هست؟ فرمود: 'آری، بازگشت به آخرت که خانه جاویدان است و دوری از دنیا که خانه فریب است و آمادگی برای مرگ قبل از فرارسیدن آن. البته این روایت منقطع است. ابوبکر احمد بن حسین بن علی بیهقی، الاسماء و الصفات، ج ۱، ص ۲۴۸.





علمی که در گفت و گوهای محاوره‌ای مورد بحث و استناد است، درجه اطمینان عادی است که عقلاً و عرفاً معتبر است و اگر شخصی به خلاف آن اعتنا کند، بنابر حکم عقل و عرف از روش عادی متعارف خارج شده است؛ اگرچه به درجه ظهور و بروز آشکار ضروری چون خورشید آغاز روز^۱ هم نرسیده باشد.

واضح است جهل، که نقیض علم است، عدم نور است، یعنی احتجاج و تاریکی و پوشیدگی واقعیت. جهل هم دارای مراتب و درجاتی است که به حسب شدت و ضعف مختلف است. به این بیان که اگر نفس به رجحان یک طرف میل پیدا کرد ظن خواهد بود و مرتبه پایین‌تر وهم و خیال است و بعد از آن شک است، یعنی تردد صرف. از بدیهیات است که جاهلی که واقع بر او پوشیده است یا شک و متردد محض است یا ظان است یا متوهم. پس واقعیت از این سه دسته پوشیده است و هیچ کدام بهره‌ای از نور ندارند. هرچه هست ظلمات است لذا بر این‌ها هیچ اثر اعتباری و شرعی مترتب نیست.

پس اثبات اعتبار شرعی یا عرفی در عرفیات مشترک، برای غیر علم از مواردی که گفته شد (وهم، ظن، و شک)، از دست کشیدن به شاخه پر از خار هم سخت‌تر است.^۲ عقل و عرف و عادت و آیات و روایات بالوجدان حکم می‌کنند به بی‌اعتباری غیرعلم، و تکیه بر آن را مثل تکیه بر جهل مذمت می‌کنند.

پس تدبیر کن در آن آیات و اخبار مشهوری که در مذمت و قبیح شمردن عمل به غیرعلم و نهی از تکیه بر آن وارد شده است و دقت کن تا حق را پیدا کنی و به وسیله آن هدایت شوی. فقها به تفصیل در این مورد صحبت کرده‌اند و نیازی نیست که ما مفصلاً متعرض آن شویم. اصل و اساس در غیر علم اینست که به ذات خود و جوهر نفسانی اش [روشن‌گری ندارد]. از آن جهت که جهل بوده و از شئون ظلمت، احتجاج و نیستی محض است. مقتضای ذاتش اینست که از آن روی‌گردان شویم و عقلاً نباید به آن اعتماد و تکیه شود.

پس اصل اینست که به این اقتضا و حکم در عبادات شرعی عمل کنیم، و جلوگیری از این اقتضاء عقلی و تأثیرش جایز نیست، به این توجیه که مورد اعتبار شارع بوده و او غیر علم را

۱ کالشمس راذ الصّحی: ضرب المثل است.

۲ دونه خرط القتاد: ضرب‌المثلی عربی است که درباره امور ناممکن به کار می‌برند.

نازل منزله علم و انکشاف تام و ثبوت در آثار دانسته باشد، مادامی که مانعی شرعی حقیقتاً محقق نشده باشد. عمل به مقتضای جهل به بداهت و وجدان روا نیست و نمی‌توانیم بر غیر علم تکیه کنیم. *إن شاء الله* بعداً در این باره توضیحات بیشتری در مبحث «وظایف شرعی و عقلی فقیه در استنباط به حسب اصول و مدارک» ارائه خواهد شد.

قطع همان اعتقاد کامل است و جزم بر یک طرف همراه با غفلت از واقع. پس این، در حقیقت بعد از هوشیاری است و هوشیاری یا علم و نور در واقعیت است یا داخل در یکی از مراتب جهل است. پس شخص قاطع بعد از هوشیاری یا عالم است یا گمان‌کننده (ظنّ) یا خیال‌پرداز (متوهم) یا شاک مردّد.

پس ظنّ ذاتاً عبارتست از یک صفت خاص در نفس آدمی، که در مقابل شکّ و وهم است و گاهی از ظنّ به «رُجحان غیر مانع از نقیض» تعبیر می‌کنند. ظنّ از مراتب جهل و خفا است و ذاتاً جایز نیست بر آن تکیه شود و عقلاً و عرفاً کسی را که اثر فقهی یا معرفتی را بر ظنّ مترتب سازد مذمت می‌کنند، کما اینکه اطمینان از مراتب علم است و عقلاً و عرفاً جایز نیست برخلافش عمل کرد.

پس به لحاظ اینکه پوشیدگی از واقع درباره ظنّ کامل نیست، به خاطر رجحانی که در نفس آدمی در آن است، در علم اصول محل بحث شده است. به بیان دیگر آیا اعتبار به ظنّ جایز است و می‌توان آن را نازل منزله علم و انکشاف قرار داد؟ یعنی آیا جایز است که اطمینان کنیم بر الغاء احتمال طرف نقیضش (شک) و پوشیدگی ناقص را به منزله عدم پوشیدگی فرض کنیم؟ آیا با اعتماد و تکیه بر ظنّ آثار شرعی بر آن مترتب است یا نه؟ منظور این است که آیا جایز و ممکن است شارع آثار ظنّ را با تقویت و اعتباربخشی به آن، همچون آثار علم قرار دهد؟ و شارع همان آثاری را که بر علم حمل می‌شود، بر ظنّ حمل کند یا خیر؟

پس اگر اعتباربخشی از طرف شارع نباشد، عقلاً نمی‌شود به ظنّ بما هو ظنّ اعتنا کرد، چون ظنّ از جهل و عدم بوده و ذاتاً چیزی از حق را نمی‌رساند^۱ و تکیه بر ظنّ ذاتاً فقط حدس و تخمین زدن است، همان‌طور که خداوند متعال در حق کسانی که به خدا و رسول گمان بد داشتند می‌فرماید: «أَنهَا تَنهَا بِر طَبَق حَدَس و گمان عمل می‌کنند»^۲.

۱ اشاره به آیه شریفه: ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾ (یونس: ۳۶/۱۰)

۲ اشاره به آیه شریفه: ﴿إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ (أنعام: ۱۱۶/۶)





۲/۶. کشف حجاب^۱

در این مقام سه مرحله است. اصحاب و فقها در تعیین محل نزاع اختلاف دارند و به خاطر اینکه محل دقیق نزاع مشخص نبود بعضی برخلاف مرام دیگری، وی را مخاطب قرار دادند. **مرحله اول:** همانا ظنّ به خودی خود مثل وهم و خیال و شکّ بوده و ذاتاً از اقسام و مراتب جهل است، و هیچ اقتضایی برای حجّیت و اعتماد عقلی بر آن وجود ندارد، بلکه اقتضاء ذاتی ظنّ این است که از آن اعراض شود و از لحاظ ترتّب اثر و عذرآور بودنش نباید به آن اعتنا شود. ظنّ از هر سببی که حاصل شده باشد، اعتماد بر آن صحیح نیست، حتی اگر منجز حکم شرعی و قاطع عذر باشد چراکه ظنّ مثل سایر مراتب جهل برای شخص عذر می‌تراشد که در این صورت باید به وظیفه جاهل عمل شود و روشن است که این مطلب از مسلمات بدیهی بوده و کسی در آن نزاع ندارد.

مرحله دوم: آیا عقلاً امکان دارد یا مجاز است که شارع به ظنّ حجّیت و اعتبار دهد؟ یعنی زمانی که علم تحقیقی نباشد، آیا ممکن است همان اعتبار و انکشافی را که علم در ترتّب آثار و احکام دارد برای ظنّ لحاظ کرد؟ به این صورت که شارع ظنّ مطلق یا صرفاً ظنّ حاصل از اسباب مقرر شده و امارات مخصوص شرعی را در تجزیه و قطع عذر، در تکالیف و احکام شرعی نازل منزله علم قرار دهد یا خیر؟

این مطلب^۲ نیز محل نزاع نبوده و جواز عقلی و امکان آن را احدی از بزرگان انکار نکرده و اگر نفی امکان عقلی^۳ را کسی به این‌قبه^۴ نسبت داده حتماً اشتباه کرده است، چون هرکسی

۱ از بین رفتن پرده‌ها و مانع‌ها.

۲ حجّیت دادن شارع به ظنّ.

۳ این شبهه معروف این‌قبه است. وی معتقد بود اعتقاد به اعتبار مطلق ظنون محال است، و نظر او مخالف رأی مشهور فقها و متکلمین امامیه بود و بطالانش واضح است. خلاصه آنچه شیخ انصاری درباره سخن او آورده این است که: «از استدلال این‌قبه درباره استحاله عمل به خبر واحد چنین ظاهر می‌شود که منع عمومی است و مطلق ظنون منهی عنه هستند. پس او به دو وجه بر عقیده خود استدلال کرده است: اول اینکه اگر تعبد به خبر واحد در اسناد مطلبی به پیامر اکرم | جایز باشد پس می‌باید تعبد به خبر واحد درباره خدای متعال را هم جایز بدانیم، و تالی بالاجماع باطل است پس مقدم نیز باطل است. دوم اینکه، عمل به خبر واحد باعث حلال شدن محرّمات و حرمت حلال‌ها می‌شود، چراکه ایمنی وجود ندارد شاید آنچه که خبر واحد حلیتیش را بیان کرده حرام باشد و بالعکس و این وضعیت - همان‌طور که پیدا است - در تمامی ظنون جاریست بلکه در مطلق امارات غیرعلمی هرچند مفید ظنّ نباشند نیز جاری است». و علمای اصول‌فقه مثل مرحوم شیخ اعظم و دیگران به شیوه‌های مختلف جواب‌های متعددی به این ادعا داده‌اند که در جای خود مفصل و کامل است. شیخ مرتضی انصاری، فرائد الاصول، ص ۱۰۵.

۴ این‌قبه، ابوجعفر محمد بن عبدالرحمان بن‌قبه رازی (اوایل قرن ۴ق)، متکلم شیعه بود هرچند در آغاز معتزلی بوده

که جوانب سخن ابن قبه را ملاحظه کند، برایش روشن است که کلام ابن قبه ناظر به مرحله اول بوده که در آنجا غرضش این است که اقتضاء ذاتی بر ظنّ برای تکیه کردن را نفی کند، و اینکه ذات و جوهر وجودی ظنّ وقتی که از شئون جهل و پوشیدگی و نیستی است، پس حتماً اقتضاء ذاتش این است که مورد اعراض و بی‌اعتنایی باشد، لذا به صرف احتمال وجود یک مانع شرعی، یعنی احتمال اعتباربخشی و تقویت از طرف شارع و احتمال اینکه شارع ظنّ را در ثبوت و انکشاف تامّ حقیقی نازل منزله علم قرار داده باشد، دست برداشتن از این اقتضاء و اصل محکم عقلی بنابر حکم وجدان و عقل جایز نیست؛ کما اینکه همین مطلب دلیل و اصل اساسی در ممنوعیت تعبد به ظنّ است. ان شاء الله شرح و بیانش به زودی در بحث آینده درباره وظایف شرعی و عقلی فقیه در مقام استنباط خواهد آمد.

مرحله سوم: اینکه آیا اعتباربخشی به ظنّ در شرع واقع شده است یا نه؟ آیا شارع ظنّ را مطلقاً معتبر دانسته؟ یا صرفاً بعضی از ظنون در حکم و تنجیز تکلیف و قطع عذر مثل علم هستند؟ آیا به نحوی است که تکیه بر آن واجب باشد یا خیر؟ و همانا محل نزاع و اختلاف آرا و محل طرح نقض و ابرام بین قوم اصولیون در بیان وظایف این مرحله است، نه در اصل اقتضاء ذاتی ظنّ که عدم جواز عقلی بود.

در امکان وقوع اعتباربخشی نزاع عقلی نیست و جایز است شارع آن رجحان ضعیف و آن انکشاف ناقص غیر مانع از نقیض و آن عدم را در ترتیب اثر و تنجیز حکم و قطع عذر در مقام امتثال، به منزله علم و انکشاف تام قرار دهد؛ چنان‌که عقلاً برای شارع جایز است به خاطر ملاحظه جهتی که در نظر دارد، علم و اطمینانی را که اعتبارشان ذاتی و وجدانی است، در مورد خاص از مرتبه حکم و اثر ساقط کند و آن را همچون عدم علم و به منزله جهل قرار دهد. به زودی به این مطلب به طور مشروح و به کامل‌ترین بیان اشاره خواهیم کرد ان شاء الله.

نظریه صحیحی که چاره‌ای جز پذیرش آن نیست، این است که دلیل شرعی یا عقلی بر اعتبار و حجیت ظنّ به آن معنایی که بیان کردیم، اقامه نشده است. به این معنا که ظنّ مثل

و سپس بعد از مدتی به تشیع گرویده. ابوالقاسم بلخی را از جمله اساتید وی و ابن بطنه را از شاگردانش شمرده‌اند. ابوالعباس احمد بن علی نجاشی، فهرست اسما مصنفی الشیعه المسمی بالرجال، ص ۳۷۵.

علم باشد و شخص ظان نازل منزله عالمی که واقع برایش منکشف است باشد، و شیء
 مضمون همچون معلومی که حکم واقعی آن معلوم و بر آن منجز شده است باشد و انقطاع عذر
 از ظن بر فرض مطابقت با واقع و معذور بودنش بر فرض عدم مطابقت، مانند انقطاع عذر یا
 معذوریت قاطع بعد از آگاهی کامل و انکشاف یا عدم انکشاف باشد، و تنها فرق باقی مانده
 بین ظن و قطع این باشد که تجرّی به خلاف در قطع ثابت باشد نه در ظن، چرا که اگر این تنها
 فرق باقی نماند، گویا قطع و ظن یک سنخ گشته و از حقیقت واحد خواهند بود، چه با واقع
 مطابق باشند یا نباشند.

ظن در حقیقت جهل است، به خاطر آنچه قبلاً دانستی که جاهلی که واقع از او پوشیده
 است یا شک محض است یا ظان یا قاطع، و بنابر فرض اینکه به واقع برسد پس آن دو علم
 قاطع و از بین برنده عذر هستند و اگر مطابق با واقع نشد، پس آن دو جهل خواهند بود و جاهل
 معذور است.

پس وجوب تبعیت و اعتماد به قطع، عقلاً و شرعاً فقط به خاطر حرمت تمرد و تجرّی با
 مخالفت از امر مولاست نه اینکه قطع علم آور و حجّت منجز تکلیف باشد، چرا که با خروج
 از ظلمات به نور، عذر منقطع است.

۶/۳. رفع حجاب

علم به حسب تحلیل دو ویژگی دارد: اول قطع یعنی اعتقاد و جزم و دوم مطابقت با عالم واقع.
 پس حجّیت به معنای مذکور یعنی قطع عذر و تنجیز حکم و اینکه چاره‌ای جز امثال نباشد،
 اثر ویژگی دوم است، کما اینکه ریشه زشتی تمرد و وجوب گردن نهادن به امر مولا اثر ویژگی
 اول یعنی قطع است.

قطع اگر حق باشد، علمی است که باید بر او اعتماد کرد و اگر باطل باشد، جهل مرکب
 بوده که مثل جهل بسیط عذرآور است همچون سایر مصادیق جهل، بلکه کاملاً روشن است
 که معذور بودن جاهل مرکب شدیدتر و قوی‌تر است به خاطر شدت استتار و قوت احتجاب.

۱ آن دو: ظن و قطع.

با این بیان روشن می‌شود، کاری که شیخ مرتضی انصاری در آغاز کتابش کرد^۱ و عنوان قطع را بدل علم قرار داد، شیوه نابجایی بوده،^۲ زیرا قطع در مقابل جهل و از آثار التفات نیست بلکه فقط از شئون جهل بدیهی است.

همانا شخص ملتفت یا عالم است یا جاهل، و جاهل هم یا قاطع است یا ظان یا شاگّ مردّد. این عنوان از شیخ انصاری از جهات متعددی مخدوش است.

البته این ضمیمه کافی نیست و حصری که مطرح شد درباره شخص ملتفت کاملاً دقیق نبوده و وجوه خدشه در آن روشن است و اشکالی ندارد اشاره‌ای به آن شود اگرچه خارج از هدف این نوشتار است و بنای ما در این رساله، اقتصار و کوتاه‌گویی است و فقط در بیان وظیفه فقیه در مقام استنباط و اجتهاد بحث می‌کنیم.

اولاً عنوان مکلف در این مقام اصلاً معنا نداشته و ربطی به ما نحن فیه که بیان وظیفه فقیه در مقام استنباط است ندارد، چون شخص عامی جایگاهی در اجتهاد و استنباط ندارد. در عجز از استنباط و فهم احکام از مدارک مربوط یک طریق بیشتر ندارد و آن اکتفا نمودن به استنباط فقها و تقلید در حکم و رجوع به ایشان در عمل است.

همانا فقیه مجتهد در مقام فهم و استنباط حکم شرعی، یا عالم به حکم شرعی است یا ظان یا شاگّ است. حال اگر نسبت به حکم شرعی عالم باشد، باید به علمش تکیه کند و اگر ظان باشد در صورتی که اعتبار ظنّش شرعاً ثابت باشد بر آن اعتماد و عمل می‌کند و الا طبق آنچه که حقّ و مُبرهن است باید به قواعد و اصول عملیه که عقلاً و شرعاً برایش مقرر شده است مراجعه کند، بلکه به طور گسترده در جمیع موارد وظیفه جاهل در زمان سرگردانی و خفاء واقع این است که به این اصول مراجعه کند.

و اما مکلف عامی همیشه وظیفه‌اش عمل به وظیفه فقیه است که استنباط کرده و فتوا می‌دهد،^۳ حال تفاوتی نمی‌کند که مجتهد به حکم واقعی فتوا داده باشد یا حکم ظاهری

۱ مقصود کتاب «فرائد الاصول» است.

۲ عبارت مطلع کتاب فرائد الاصول: «اعلم: أنّ المکلف إذا التفت إلى حکم شرعی، فإما أن يحصل له الشک فیه، أو القطع، أو الظنّ». شیخ مرتضی انصاری، فرائد الاصول، ص ۲۵.

۳ احتمالاً منظور مصنف این بوده که فرد عامی وظیفه‌اش عمل به فتوای فقیه مستنبط است، همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کرد. به جهت رعایت امانت عین عبارت ایشان ترجمه شد.



اصلی. پس چون مکلف از استنباط احکام واقعی به خاطر جهلش به قواعد و قوانین علمی معزول است، همچنین نسبت به اجرای مستبدانه و خودسرانه اصول و وظایف عملیه حقی ندارد. جهل مکلف عامی برای استفاده از اصول و عمل به وظایف ظاهری حسب مورد و محل به خاطر فقدان یا اجمال بیان مجتهد است یا امثال آن. اجمال‌گویی فقط در مورد کسانی که فقیه و اهل استنباط حکم شرعی هستند تصور می‌شود مثل استنباط حکم از بیان.

پس اصول و قواعد فقهی به مجتهد اختصاص دارد و به هنگام جهل از آنها بهره می‌گیرد، همان‌طور که ادله و مدارک به عنوان منابع علم و استنباط او هستند. مکلف تنها می‌تواند به آنچه که از ناحیه مجتهد صادر می‌شود تمسک کند و از استنباط او تقلید کند. درست است که مکلف عامی و مجتهد هر دو در مقام عمل به وظیفه واقعی و اصلی باهم برابرند، اما تشخیص مجرای حکم وظیفه عالم است، لذا در جایی که مجتهد بنا بر رأی خود موردی را برای جریان اصل معین نکرد، مقلد نیز وظیفه‌ای ندارد.

پس آنچه که بین بی‌سوادان^۱ شایع شده که مکلف عامی می‌تواند حکم شرعی را از دلیل اجمالی اش استنباط کند، به این شکل که صغری و کبرا بچینند و بگویند این آن حکمی است که مفتی به آن فتوا داده الی آخر،^۲ این سخن فسادش آشکارتر از خورشید است چون این عین تقلید بوده و نشانه رجوع مکلف به مجتهد است چراکه مکلفی که مدرکی برای استنباط حکم الله واقعی نداشته و دلیلی بر استبداد و استقلال ندارد از فهم و اجتهاد نیز معزول است.

و ثانیاً عنوان التفات که در بیان اسلوب و دسته‌بندی مطلب آمده، به اسلوب و اساس بحث ضربه زده است، چون این عنوان در مقام عمل معتبر است نه در مرحله استنباط حکم شرعی. منظور اینکه غفلت مانع فقیه از عمل به وظیفه‌اش می‌شود، نه اینکه التفات در مورد اصل و وظیفه معتبر و مأخوذ باشد، چون اصل در مورد خودش یعنی در عجز از یافتن دلیلی که کاشف حجاب باشد جاری می‌شود هر چند شخص ملتفت و مردّد نباشد، ولی بدون آگاهی

۱ احتمالاً تعریضی به بعضی از اهل سنت است که به تصویب اعتقاد دارند.

۲ این استدلال مشهور از مبنای مصوبه گرفته شده که حجیت فتوای مفتی را حد وسط در اثبات احکام متعلق فتوا قرار می‌دهند و خود فتوا را موضوع حکم می‌پندارند. به این صورت که می‌گویند مثلاً: این آن چیزی است که جناب مفتی به حرمتش فتوا داده، و هر چه که مورد فتوای جناب مفتی باشد همان حکم الله بوده و بر عهده ما است. پس این شیء بر ما به حکم الله تعالی حرام است. شیخ مرتضی انصاری، فرائد الاصول، ص ۱۰۶.

و التفات نمی‌تواند به اصل عمل کند. با وجود غفلت که نوعی حجاب بر آگاهی است، عین جهلی خواهد بود که محل ورود اصل است.

پس فقیه در مقام استنباط اگر به حکم علم پیدا کرد و حکم را از دلیل علمی استنباط کرد پس وظیفه‌اش عمل براساس همان حکم است و اگر علم به حکم پیدا نکرد و جاهل ماند، وظیفه‌اش رجوع به قاعده و اصول عملیه است خواه ملتفت به وظیفه باشد یا نه. بله در مقام عمل حتماً باید التفات داشته باشد چون غفلت مانع از عمل است.

پس حاصل اینکه در مورد هر واقعه‌ای اگر علم پیدا نشد، اصول عملیه جاری می‌شود هرچند شخص به آن ملتفت نباشد لکن در هنگام عمل حتماً باید آگاهی و التفات داشته باشد.

به عبارت دیگر در جریان اصل لازم نیست که مکلف التفات و آگاهی داشته باشد ولی غفلت مثل خواب مانع از عمل به حکم است.

و ثالثاً شک به معنای تردّد، ویژگی خاصی در این مقام ندارد. به این معنا که در صورت عدم علم، مطلق جهل مورد جریان وظیفه است، یعنی موضوع وظیفه فقیه بر فرض فقدان علم و انکشاف مثل جاهلی است که واقع از او پوشیده است، خواه ظان باشد یا متوهم یا متردّد یا قاطع، و شک بما هو شک ویژگی خاصی در اینجا ندارد، و روشن است که از حیث علم لغت اطلاق واژه شک بر مطلق جهل و خفا و سایر مراتبش، اعم از ظنّ و غیره صحیح نیست، بلکه خود شک مرتبه خاصی از جهل بوده و یکی از موارد جریان اصول عملیه و وظیفه است. پس روش صحیح که همه جوانب را به‌طور کامل دربرگیرد این است که گفته شود فقیه مجتهد در مقام استنباط حکم شرعی یا علم و اطمینان به حکم شرعی از راه ادله معتبر و حُجج معلوم برایش پیدا می‌شود یا خیر که در این صورت در خفا و احتجاب باقی می‌ماند.



- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، ناشر: دارصادر، ۱۴۱۴ ق، چ سوم.
الوانساز خویی، محمد، سیمای خسروشاه (چاپ نشده)
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، فرائد الاصول، قم، مجمع الفکر الإسلامی، ۱۳۷۷ ش.
بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین بن علی، الاسماء و الصفات، تحقیق: عبد الرحمن عمیره،
بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۷ ق، طبع الاولی.
- درایتی، مصطفی، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، تهران، کتابخانه موزه و مرکز
اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش، چ اول.
- _____، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، تهران، سازمان اسناد و
کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۱ ش، چ اول.
- عاملی جبلی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، منیة المرید فی آداب المفید و المستفید،
قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۹ ق، طبع الاولی.
- فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی ×،
۱۴۰۶ ق، چ اول.
- _____، قرّة العیون فی أعزّ الفنون، تحت اشراف: آیت الله محمد امامی
کاشانی، تهران، نشر: المدرسة العالی الشہید المطهری، ۱۳۸۷ ش، طبع الاولی.
- قنبریان، علی، گفتگوی حضرت آیت الله سید هادی خسروشاهی با علماء الازهر، تهران،
نشر صبا، ۱۳۹۴ ش، چ اول.
- نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، فهرست اسماء مصنفی الشیعه المسمی بالرجال،
إهتمام: السید موسی الشیبیری الزنجانی، قم، الجامعة المدرسین، ۱۴۰۷ ق، طبع الاولی.
- نظری، محمود، مجموعه مقالات روش تصحیح متون، با مقدمه آیت الله عمید زنجانی،
تهران، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۳۸۶ ش، چ اول.